

# اهل صنعت و اهل صیقل

در آثار برخی از متفکران اسلامی حکایتی وارد شده است درباره رقابت چینیان و رومیان در تصویرگری. علی‌رغم تمثیلی بودن حکایت و مقصودی که نقل‌کنندگان آن در نظر داشته‌اند، به نظر می‌رسد که اصل حکایت هم مستند به واقعیاتی بوده و با نظر و تأملی خاص می‌تواند مبنایی تلقی گردد برای بیان خصوصیات دو فرهنگ مختلف. این حکایت در کتاب احیاء علوم دین امام محمد غزالی چنین نقل شده است:

«چنین گزارش کرده‌اند که چینیان و رومیان در محضر یکی از شاهان از مهارت و چیرگی خود در هنر نقاشی و صورتگری داد سخن دادند. شاه چنین صواب دید که خانه‌ای در اختیار هر دو فریق قرار داده شود تا هر کدام در قسمتی از آن به نقش و نگار پردازند. و میان هر دو گروه پرده‌ای آویختند تا از کار یکدیگر آگه نشوند. رومیان از هر گونه رنگ و نگار بهره جستند ولی چینیان رنگی بکار نرفتند و فقط به صیقل دیوارها دست زدند. وقتی رومیان از کار تصویرگری خود فارغ شدند. بلافاصله چینیان نیز گفتند کار ما هم تمام شد. شاه از این سخن نقاشان چینی در شگفت شد که چگونه کار آنان تمام شده در حالی که هیچ رنگی مصرف نکرده‌اند. از این رو از چینیان پرسیدند: چگونه کار را بدون رنگری تمام کرده‌اید؟ آنها گفتند: باکی نیست. پرده را واپس زنید. پرده را پس زدند و ناگهان تمام نقاشی‌های بدیع رومیان با تلالویی خاص و زیبایی شگفت‌انگیز بر دیوارهای صیقل زده چینیان افتاد. گویی که دیوارهای نقاشان چینی، آینه‌ای رخشان بود.»

در اسکندرنامه نظامی حکایت با همین مضمون در قالب نظم بیان شده است. در قسمتی از حکایت می‌گوید:

به صورتگری بود رومی به پای

مصقل همی کرد چینی سرای

گویا در دیوان انوری هم حکایت به همین صورت

تکرار شده است.

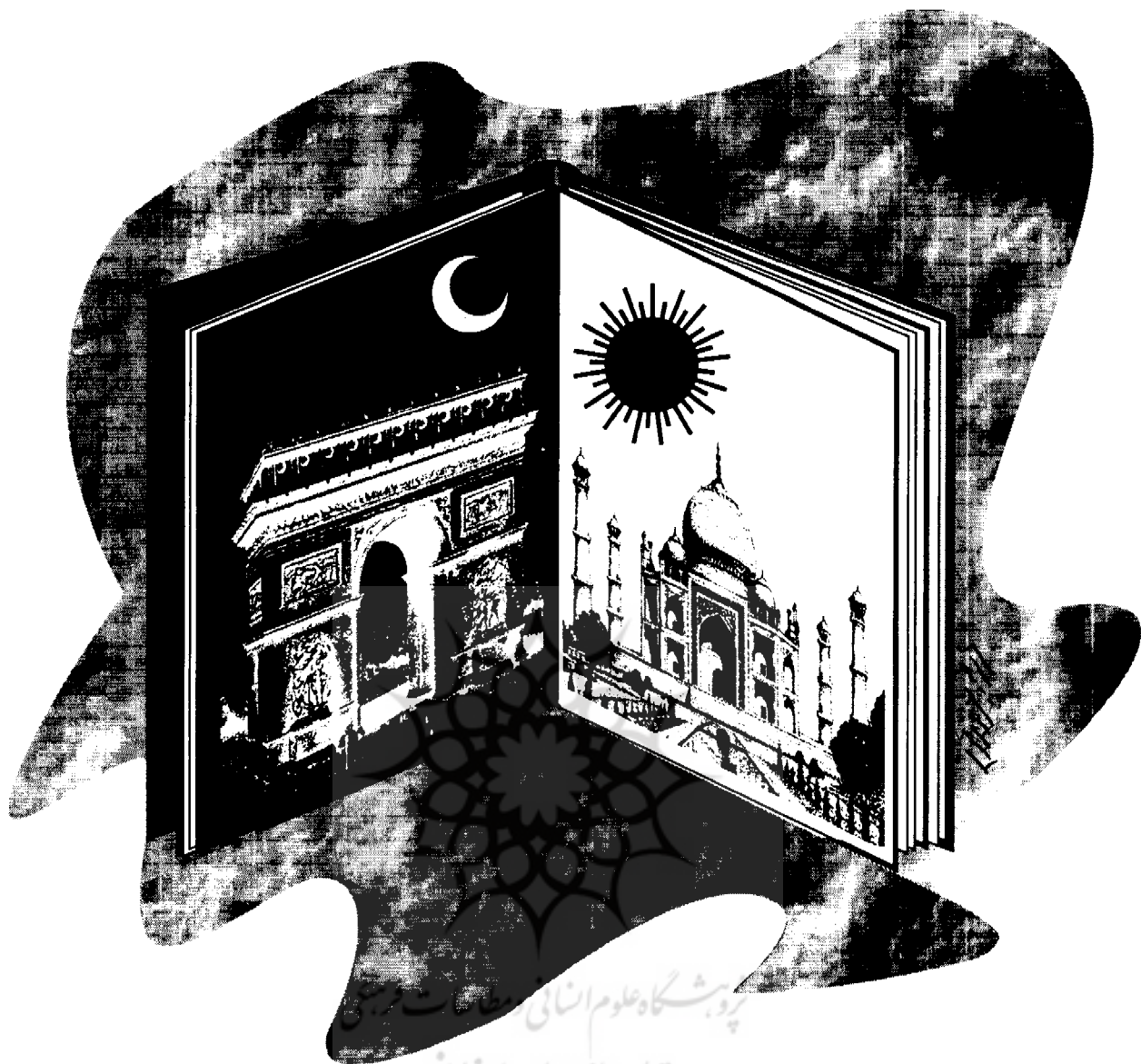
اما حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی همین حکایت را با شرح و تفصیل بیشتر در دفتر اول مثنوی معنوی آورده است؛ با این تفاوت که آنچه در آثار پیشینیان به چینیان نسبت داده شده وی به رومیان نسبت داده و برعکس آنچه وی به چینیان نسبت داده دیگران درباره رومیان گفته‌اند.

مولانا حکایت را با عنوان «قصه مری کردن رومیان و

چینیان در علم نقاشی و صورتگری» چنین شروع می‌کند:

آنچه مولانا به عنوان علم نهران  
معرفی کرده خاص اهل صیقل و اشراقیان است  
و آن معرفت و آگاهی خاصی است که  
مورد غفلت عالم غرب  
بخصوص در دوره جدید است

ورمثالی خواهی از علم نهران  
قصه گو از رومیان و چینیان  
چینیان گفتند ما نقاش تر  
رومیان گفتند ما را کز و فر  
گفت سلطان امتحان خواهم درین  
کز شماها کیست در دعوی گزین  
چینیان و رومیان بحث آمدند  
رومیان از بحث در مکث آمدند  
چینیان گفتند یک خانه بما  
خاصه بسپارید و یک آن شما



پژوهشگاه علوم انسانی  
پرتال جامع علوم انسانی

چینیان چون از عمل فارغ شدند  
از بی شادی دهل‌ها می‌زدند  
شه در آمد دید آنجا نقش‌ها  
می‌ریود آن عقل را وقت لقا  
بعد از آن آمد به سوی رومیان  
پرده را برداشت رومی از میان  
عکس آن تصویر و آن کردارها  
زد برین صافی شده دیوارها  
هر چه آنجا دید اینجا به نمود  
دیده را از دیده خانه می‌ریود<sup>۲</sup>

بود دو خانه مقابل در بدر  
زان یکی چینی ستند رومی دگر  
چینیان صد رنگ از شه خواستند  
شه خزینه باز کرد آن تاستند  
هر صباحی از خزینه رنگ‌ها  
چینیان را راتبه بود از عطا  
رومیان گفتند نی لون و نه رنگ  
درخور آید کار را جز دفع زنگ  
در فرویستند و سیقل می‌زدند  
همچو گردون ساده و صافی شدند

عالم شرق و غرب نبوده است.<sup>۴</sup>

در منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیز چین و روم در تمثیلات و حکایات به نحوی بکار رفته که مؤید برداشت مذکور است. در حکایت سیمرغ چنین آمده است:

ابتدای کار سمرغ ای عجب  
جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم شب  
در میان چین فتاد از وی پری

### کاربرد تمثیلی شرق و غرب در آثار شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز بدون زمینه و خالی از نسبت واقعی با دو عالم شرق و غرب نبوده است

تا اینجا اصل حکایت است و در ادامه تفسیر و تأویل شروع می‌شود. تفسیر و تأویل حکایت در همه ناقلان شبیه و هماهنگ است. ولی مولانا در نقل حکایت، رومیان و چینیان را جابجا نموده است. مطالعه منابع فرهنگی و آثار حکما و متفکران رومی و چینی مؤید نقل مولانا نیست. برعکس کلیه آثار فرهنگی چینیان و رومیان باستان تأییدکننده حکایت پیشینیان وی است. برخی از شارحان مثنوی درصدد بیان علت تصرف مولانا در این حکایت برآمده‌اند. از جمله دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته است:

«البته در روایت غزالی و نظامی در این ماجرا، اهل صیقل چینیان خوانده شده‌اند نه رومیان، و این معنی ممکن است اشارت‌گونه‌ای باشد به این نکته که علم اهل صیقل به اهل اشراق که با دنیای شرق ارتباط دارند منسوب است، برخلاف علم اهل صنعت که منسوب به دنیای غرب و عالم روم و یونان است. اما اینکه نزد مولانا، برخلاف آنچه در کلام غزالی است، اهل صیقل که بر حریفان صنعتگر غلبه می‌یابند اهل روم محسوبند شاید تا حدی از آن رو باشد که گوینده می‌خواهد طریقه تصوف را به اهل روم که مخاطب و مستمع او هستند منسوب دارد. ممکن است این نکته هم که در آن ایام نقاشی اهل چین نزد مسلمین شهرت داشته است و صنعت آینه‌سازی با نام اسکندر که رومی خوانده می‌شده است همراه بوده است. از اسباب این تصرف مولانا در روایت غزالی بوده است.»<sup>۳</sup>

اگر به دلایل مذکور، تصرف مولانا در حکایت را موجه بدانیم و درست و اصیل را همان بدانیم که در آثار سایرین آمده است، با مقایسه چین و روم در آثار متفکران و ادبا و آنچه که به این دو قوم نسبت داده‌اند سررشته‌ای به دست می‌آید برای بررسی و مقایسه دو فرهنگ و تاریخ مختلف. از دیرباز تصور رایج آن بوده که شرق وجه تسمیه‌ای دارد و چین که در شرقی‌ترین نقطه عالم است محل زندگی اهل اشراق است و غرب که یادآور غروب خورشید و نور است نیز وجه تسمیه‌ای دارد. رومیان از نور و اشراق بی‌خبرند و بیشتر اهل بت‌پرستی و شرکند. کاربرد تمثیلی شرق و غرب در آثار شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز بدون زمینه و خالی از نسبت واقعی با دو

لاجرم پرشور شد هر کشوری  
هر کسی نقشی از آن پر برگرفت  
هر که دید آن نقش کاری درگرفت  
آن پر اکنون در نگارستان چینست  
اطلبو العلم ولو بصین از اینست<sup>۵</sup>  
در حکایت شیخ صنعان عطار به روم اشاره دارد. شیخ صنعان که اهل کشف و مقام و کرامت است در خواب خود را در روم می‌بیند در حالی که بر بت سجده می‌کند:  
کز حرم در رومش افتادی مقام  
سجده می‌کردی بتی را بردوام  
پس از کعبه عزم روم می‌کند:  
می‌شدند از کعبه تا اقصای روم  
طوف می‌کردند سرتا پای روم  
شیخ بعد از دیدن دختر ترسا در روم ایمان خود را می‌بازد:

گرچه شیخ آنجا نظر در پیش کرد  
عشق آن بت‌روی کار خویش کرد  
شیخ ایمان داد و ترسایی خرید  
عافیت بفروخت رسوایی خرید  
بین روم و بت‌پرستی و ایمان باختن و خوک‌وانی کردن باید نسبتی باشد که شیخ راه رفته کعبه‌نشین گمراهیش در روم است و غبار راهش گرفتاری در روم. چنان که مرید با همت شیخ در خواب به حضرت مصطفی (ص) می‌گوید:  
رهنمای خلقی از بهر خدای  
شیخ ماگم راه شد راهش نمای

## یاسپرس علی‌رغم تقابلی که در طول تاریخ بین شرق و غرب می‌بیند و علی‌رغم جانبداری از تاریخ و فرهنگ غرب و اشاره به برتری غرب در شکل دادن به دنیا غرب را ناقص می‌داند

یاسپرس علی‌رغم تقابلی که در طول تاریخ بین شرق و غرب می‌بیند و علی‌رغم جانبداری از تاریخ و فرهنگ غرب و اشاره به برتری غرب در شکل دادن به دنیا، غرب را ناقص می‌داند. «... ما در شرق چه می‌بینیم که می‌تواند ما را تکمیل کند؟... در آسیا چیزی هست که برای ما اهمیت بنیادی دارد ولی دست ما از آن تهی مانده است. در اینجا پرسش‌هایی از ما می‌شود که در اعماق وجود خود ما جای دارند، ما برای آنچه ساخته و توانسته‌ایم و برای آنچه شده‌ایم بهایی نپرداخته‌ایم. ما به هیچ وجه در راه تکامل انسانی نیستیم...»<sup>۹</sup>

به نظر یاسپرس مهم‌ترین ویژگی‌های غرب عبارتند از <sup>۱۰</sup> اندیشه آزادی، که در آن بنیان نهاده شده و چین و هند از آن بی‌خبرند؛ آشنایی با عقل و منطق و قانون و نظام اجتماعی؛ آشنایی با قدرت؛ جستجوی کمال و سعادت در همین عالم؛ ناراضی دایمی؛ داعیه حقانیت و عزم قاطع؛ قوت یافتن با ظهور پیامبران و فیلسوفان، و احترام به حقوق دیگران.

هر چند یاسپرس در توضیح ویژگی‌ها بر برخی بیشتر از بقیه تأکید دارد ولی به تفاوت‌های بنیادی شرق و غرب به طور صریح اشاره‌ای ندارد. او مهم‌ترین واقعه تاریخ را پیدایش علم و صنعت غرب می‌داند؛ ولی همچنان پرسش از سرچشمه‌ها و ریشه‌های تقابل بی‌پاسخ باقی می‌ماند.

رنه گنون متفکر فرانسوی می‌نویسد: «... وجود یک تمدن غربی، مشترک میان اروپا و آمریکا، واقعیتی است که همه آن را می‌پذیرند، صرف‌نظر از اینکه در مورد ارزش و اعتبار آن چه عقیده‌ای داشته باشند. درباره شرق، مسئله دشوارتر است، چرا که نه فقط یک تمدن بلکه چندین تمدن شرقی وجود دارد...»<sup>۱۱</sup> «... مادام که تمدن‌های سنتی در غرب، همچون شرق، وجود داشتند دلیلی برای تقابل ریشه‌ای میان شرق و غرب وجود نداشت؛ این تقابل فقط با ظهور غرب جدید به‌طور خاص معنا می‌یابد زیرا فراتر از تقابل دو موجودیت جغرافیایی کم و بیش معین، تقابل میان دو طرز فکر است.»<sup>۱۲</sup>

با توجه به مبانی اندیشه گنون، شرق در نظر او همان عالم سنت‌هاست و غرب عالم دوری از سنت‌ها «... سخن ما در وهله اول این است که گنجینه «سنت ازلی» مدت‌ها

مصطفی گفت ای بهمت بس بلند  
رو که شیخت را برون کردم ز بند  
پس راه روم راه گمراهی است و بند شیخ اسارت در  
عشق دختر رومی. یزدان‌پرستی شیخ آنگاه باز می‌گردد که  
دیگر بت‌پرست رومی نیست.  
کفر برخاست از ره و ایمان نشست  
بت‌پرست روم شد یزدان‌پرست

استفاده تمثیلی از دو عنوان روم و چین در آثار دیگر متفکران و ادبا نیازمند تحقیق بیشتری است. شاید حمله مغول به ایران و عالم اسلام و تأثیرات اجتماعی و فرهنگی آن، در تغییر و تضعیف این تصور نمادین بی‌اثر نبوده باشد.

تقسیم عالم به شرق و غرب از با سابقه‌ترین تقسیمات عالم است. خواه شرق را تمامی آسیا فرض کنیم و یونان و روم و بقیه اروپا را غرب؛ خواه غرب را از اروپا تا سرحدات ایران و هند فرض نماییم و شرق را هند و چین. در هر صورت همواره شرق و غرب به عنوان دو فرهنگ، دو عالم و دو تاریخ مطرح بوده است.

پیدایش تصور شرق و غرب و تقابل آنها با یکدیگر حداقل به جنگ تروا بازمی‌گردد، که در آثار هومر و هرودت به عنوان مهم‌ترین وقایع تاریخ روایت شده است. غربیان که بنا به خصوصیت فرهنگشان به تاریخ توجه دارند آغاز تاریخ خود را به پیروزی یونانیان بر ایرانیان باز می‌گردانند. نمایشنامه آشیل (ایرانیان) و آنچه افلاطون در کریتاس روایت نموده حاکی از احساس هویت یونان در مقابل شرق است.<sup>۷</sup>

اگر در اصل تقسیم عالم به شرق و غرب مناقشه و جدالی نباشد، مسئله از آنجا شروع می‌شود که اساس تمایز و تقسیم‌بندی چیست و ویژگی‌های عمده این دو عالم کدامست؟

یاسپرس در کتاب آغاز و انجام تاریخ می‌نویسد: «تضاد باختر و خاور از زمان هرودت به عنوان تضادی ابدی به خودآگاهی رسید و همواره به اشکال و صور گوناگون نمایان گردیده است و بدین سان نخستین بار در آن زمان واقعیت یافته است زیرا هر چیز از هنگامی واقعیت معنوی می‌یابد که از وجود آگاه بشود. یونانیان باختر را بنیان نهاده‌اند...»<sup>۸</sup>

## گنون در بیان مفهوم شرق و غرب و تمایز آنها، به معنای تمثیلی آن دو نزدیک می‌شود و تعرض او به تمدن غرب نیز از آنجاست که غرب را غروب سنن معنوی می‌داند

غرب بوده است. غرب همواره شرق را به گونه خویشتن  
غرب خود خواب دیده است. غرب حتی در چم و خم  
این خوابی که اندکی شکل عوض کرده است تمامی یک  
جغرافیا را ساخته است... غرب خود را مرکز و ناف جهان  
می‌دانست و حومه‌ها را دایره‌هایی هم مرکز نسبت به این  
کانون مشعشع جهان می‌شمرد.<sup>۱۵</sup>

یکی از متفکران معاصر درخصوص شرق و غرب  
نوشته است: «پس شرق و غرب دو سرزمین نیست بلکه  
دو تاریخ است که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش آغاز شده  
است و ما که امروز در پایان یا در عصر نزدیک به پایان  
تاریخ غرب قرار گرفته‌ایم می‌توانیم دریابیم که چگونه  
همه آنچه در پایان پدیدار می‌شود در آغاز به صورت کم و  
بیش مبهم وجود داشته است... شرق و غرب هر یک، یک  
عالم است... شرق و غرب به عنوان دو عالم  
مجموعه‌هایی از صلاح و فساد و خوب و بد و مفید و  
مضر و کوچک و بزرگ و... نیستند؛ بلکه هر یک شرط و  
امکان پیدایش و تحقق انحایی از سنن و روابط و رسوم و  
قواعدند و نه مجموعه چیزها.»<sup>۱۶</sup>

در ادامه می‌نویسند: «غرب در آغاز و تا دوره اخیر،  
آشکارا نگاه تملک و استیلا نبود اما استعداد باز کردن  
چنین چشمی را داشت و می‌توانست به آن مبدل شود و  
در قرن هجدهم و نوزدهم چنین شد. از زمانی که غرب با  
نگاه تملک به چیزها نگرست، قهراً تخالف شدت گرفت  
و در صورت سیاسی و فرهنگی و دینی ظاهر شد.»<sup>۱۷</sup>

در ادامه ایشان از وجود و ماهیت شرق و غرب  
می‌گویند و به تمایز چشم و نگاه شرقی با چشم و نگاه  
غربی اشاره دارند. از نظر ایشان تفاوت شرق و غرب،  
تفاوت دو نگاه به عالم است. از هنگامی که نگاه تملک و  
استیلای بر عالم در قومی پدید آمد تصور تقابل هم شکل  
گرفت و شرق و غرب به وجود آمد. شرایط و احوال و  
روابط و دیگر شئون اجتماعی هم همه از نحوه نگاه به  
عالم حاصل می‌شود.

اما یکی از راه‌های ورود به بحث تقابل شرق و غرب  
بررسی و مقایسه سرچشمه‌های دو فرهنگ است. چنان  
که همه محققان و متفکران می‌گویند سرچشمه و موطن  
فرهنگ و تاریخ غرب، یونان و روم است. ساده‌ترین و  
روشن‌ترین دلیل برای این نظر آن است که تجدید حیات و

قبل به شرق انتقال یافت و صورت اعتقادی و آیینی را که  
مستقیماً از آن گنجینه نشأت گرفته‌اند باید در شرق  
جستجو کرد...<sup>۱۳</sup> چنان که دیده می‌شود گنون در بیان  
مفهوم شرق و غرب و تمایز آنها، به معنای تمثیلی آن دو  
نزدیک می‌شود و تعرض او به تمدن غرب نیز از آنجاست  
که غرب را غروب سنن معنوی می‌داند.

برخی از متفکران در تمایز و تفکیک دو فرهنگ، از  
دل سپردن به خاطرات ازلی و بیان اسطوره‌های حقیقت، به  
عنوان مهم‌ترین ویژگی تفکر شرقی یا آسیایی نام برده‌اند و  
معارضه‌جویی با خاطرات و اومانسیم و نیهیلیسم را  
مهم‌ترین ویژگی غرب، بخصوص غرب پس از تجدد،  
دانسته‌اند. با توجه به برخی تغییرات در برداشت‌های  
نویسنده کتاب‌های آسیا در برابر غرب و بت‌های ذهنی و  
خاطره ازلی چند عبارت از کتاب اخیر وی می‌آوریم:  
«شرق یک تصور جغرافیایی نیست. شرق، زبان اساطیر  
است. فلسفه شکل‌های نمادین است، جغرافیای بصیرت  
درون است و نیز نوعی ضرباهنگ هستی است که از نظر  
اجتماعی با حوصله داشتن برای دیگران، با نوعی نظاره  
چیزها، با نوعی حالت تسلیم و رضا در برابر خدا و  
طبیعت معنی می‌شود... هر قدر که فرهنگ غربی در  
تحلیل واقعیات و در دلمشغولی بیمارگونه‌اش به رده‌بندی  
کردن همه چیز و فهمیدن همه چیز پر از تنوع و تفاوت  
است، به همان میزان روح و جاننش تهی و عاطل و چشم  
انتظار بیان درد دل خویش است...»<sup>۱۴</sup>

«تصور می‌کنم که باید از شرق‌ها، و نه از شرق واحد  
سخن گفت. زیرا شرق عربی، شرق ایرانی، شرق هندی و  
شرق ژاپنی وجود دارند که با یکدیگر تفاوت بسیار دارند.  
همان‌گونه که پیشتر گفتم، محیط زیست این «شرق» به  
عنوان معماری فرهنگی، به دست امواج دما دم مدرنیته  
ویران و قطعه قطعه شده است. یعنی که علی‌رغم  
تفاوت‌های عظیم این جهان‌ها و ویژگی‌های فرهنگی‌ای  
که چینی را از ژاپنی یا از هندی متمایز می‌سازد، شاید  
نوعی شیوه بودن وجود دارد که شاخص مشترک همه این  
شرق‌هاست. همچنین ضرباهنگ خاصی در قبال طبیعت  
و زندگی وجود دارد که پژواک آن را می‌توان نزد چینی،  
ژاپنی، ایرانی و هندی باز یافت. اما در مورد شیوه نگرش  
غرب به شرق باید گفت که شرق همواره «خویشتن دیگر»

آغاز دوره جدید در اروپا را رنسانس نامیده‌اند، چون فرهنگ روم و یونان احیاء گردید. فرهنگ چین نیز بهترین نمونه فرهنگ‌های شرقی است که تا پایان قرن نوزدهم با حفظ تمامی ویژگی‌ها بر روح و جان و روابط و آداب و اخلاق مردم چین غلبه داشت و همچنان معرفت تاریخ و هویت مردم چین به شمار می‌رود.

بر همین اساس حکایت «مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری» را دنبال می‌کنیم. اگر تصرف

## با اصلاح تصرف مولانا چینیان اهل صیقل و اهل اشراقند و رومیان اهل کز و فر و صورتگری و اهل علم ظاهرند

مولانا در حکایت را در شرایط خاص وی موجه بدانیم، ولی با استناد به پیشینیان روایت را به اصلش باز گردانیم، تفسیر و تأویل حکایت چنین می‌شود:

چینیان آن صوفی‌اند ای پدر  
بی‌زتکرار و کتاب و بی‌هنر  
لیک صیقل کرده‌اند آن سین‌ها  
پاک از آز و حرص و بخل و کین‌ها  
آن صفای آینه لاشک دلست  
کو نقوش بی‌عدد را قابلست  
صورت بی‌صورت بی‌حد غیب  
ز آینه دل دارد آن موسی بی‌جیب<sup>۱۸</sup>

چند بیت بعد مولانا از ویژگی‌های دیگر اهل صیقل می‌گوید:

اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ  
هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ  
نقش و قشر علم را بگذاشتند  
رایت عین‌الیقین افراشتند  
رفت فکر و روشنایی یافتند  
نحر و بحر آشنایی یافتند

روشن است که این تمثیل جنبه رمزی و استعاری دارد و مقصود اصلی همه کسانی که حکایت را نقل کرده‌اند بیان علم نهان و معرفت اهل طریقت و صاحبان کشف و شهود است. اما ببینیم جدای از این جنبه تمثیلی، نسبت‌هایی که به چینیان و رومیان داده شد تا چه حد ریشه در واقعیت دارد. با اصلاح تصرف مولانا چینیان، اهل صیقل و اهل اشراقند و رومیان اهل کز و فر و

صورتگری و اهل علم ظاهرند، به تعبیر ساده‌تر گروهی اهل صیقلند و گروه دیگر اهل صنعت. هر چند دو عنوان «اهل صیقل» و «اهل صنعت» بیان دو روش و دو نحوه سلوک است. گروهی در جستجوی علم نهانند و دایم در صدد تطهیر و تزکیه باطن خویش، و گروه دیگر در پی علوم ظاهری و جست و خیز در سطح واقعیات. برداشت اولیه از حکایت آن است که دو راه در مقابل هر انسانی نهاده شده: یکی اکتفای به ظاهر و تاختن در طبیعت و رنگ و جلا دادن به آن و دیگری کوشش برای رسیدن به باطن و حقیقت عالم به طوری که وجود انسان، آئینه عالم شود. اما این مطلب هم متصور است که هر کدام از این دو راه می‌تواند ویژگی اصلی دو فرهنگ و دو ملت در طول تاریخ باشد. یعنی اهل صیقل بودن و اهل صنعت بودن هر کدام می‌تواند ویژگی بارز و روش غالب قومی در طول تاریخش باشد. اگر با همین دید به حکایت توجه کنیم با توجه به تاریخ مغرب زمین که تاریخ بسط و گسترش و تنوع یافتن فرهنگ یونانی و رومی است و فرهنگ چین که بهترین نمودار تاریخ شرق است، می‌توانیم به معانی و جوانب دیگر از حکایت دست یابیم.

پس با همین دید به تاریخ و منابع دو فرهنگ توجه می‌کنیم. چنان که همه مورخان فرهنگ و تمدن غرب گفته‌اند سرچشمه تاریخ غرب یونان و روم است و از آنجا که صورت تحقق یافته تفکر و فلسفه یونانی نیز در روم ظهور می‌کند، همواره امپراطوری روم مظهر این فرهنگ و تمدن بوده است؛ هگل می‌گوید: «نام یونان برای قلوب مردم با فرهنگ در اروپا اثر وطن را دارد»<sup>۱۹</sup> به نظر کاپلستون: «... فلسفه رومی در مقایسه با فلسفه یونانیان فرآورده ناقصی است، زیرا رومیان تا اندازه زیادی در افکار فلسفی خود وابسته به یونانیان بودند، درست همان‌طور که در هنر، و تا اندازه قابل توجهی لاقول در قلمرو ادبیات متکی به یونانیان بودند. رومیان افتخار و سربلندی و کارهای بزرگ ویژه خود را داشتند...»<sup>۲۰</sup>

می‌توان پذیرفت که عنوان روم در نظر شرقیان شامل مجموعه فرهنگ یونانی و رومی بوده است. در طی زمان نیز رومیان وارث فرهنگ یونانیانند و غرب همواره در چهره امپراطوری روم در شرق جلوه نموده است. قبل از پیدایش تفکر فلسفی در یونان، برای



جستجوی ویژگی‌های فرهنگ یونانی باید به اسطوره‌ها و ادیان کهن یونانی مراجعه کرد. اشعار هومر و هزیود منعکس‌کننده جهان‌بینی و نحوه تلقی یونانیان قبل از پیدایش فلسفه است و پس از پیدایش فلسفه هم، فلسفه نمایانگر فرهنگ یونانی به‌طور کامل نیست. بسیاری از ویژگی‌های فرهنگ یونانی را باید در اشعار و آثار شاعران و متفکران و مورخان یونانی و رومی به دست آورد. قدرت‌طلبی، اندیشه مرگ، ستایش عظمت و نیرومندی،

## اصولاً پرسش از عالم و کوشش برای تبیین آن مترتب بر احساس دوگانگی و فاصله بین انسان و عالم است

خودبینی و ویژگی‌های دیگر یونانیان در فلسفه با تجسس و تأمل دریافته می‌شود ولی در تاریخ و هنر یونانی آشکارتر است.<sup>۲۱</sup>

با توجه به دو عنوان اهل صنعت و اهل صیقل که از حضرت مولانا الهام گرفته شده است و با مراجعه به آثار فرهنگی یونان و روم باستان و چین درصدد یافتن نسبت و تمایزات دو فرهنگ هستیم. این دو عنوان تا چه حدی می‌تواند حاکی از تمایز و تفاوت دو فرهنگ و دو تاریخ باشد؟

دو اثر مهم هومر ایللیاد و اُدیسه علی‌رغم همه نقد و نظرهای متفاوتی که درباره آن اظهار شده بهترین معرف فرهنگ یونانی و رومی است. منظومه ایللیاد شرح جنگ‌ها و رقابت‌های خدایان و انسان‌ها با یکدیگر است. جنگ تروا که مهم‌ترین قسمت ایللیاد است سرگذشت نزاع شدید و همه جانبه خدایان و پهلوانان بزرگ و نتیجه تقابل و زورآزمایی خدایان برای گسترش قلمرو خود و اثبات تفوق و برتری بر دیگران است. در جنگی که بین یونانیان و مردم تروا درمی‌گیرد زئوس، آفرودیت و ارس پشتیبان مردم تروا و هراواتنه پشتیبان یونانیان هستند،<sup>۲۲</sup> که سرانجام این جنگ طولانی با راهنمایی آتیه و حیل اولیس خاتمه می‌یابد. اُدیسه شرح آوارگی‌ها و ماجراهای بازگشت اولیس پس از جنگ ترواست. پوزئیدون، خدای دریاها اولیس را در راه بازگشت از جنگ آواره می‌کند. آتیه دختر زئوس (خدای خدایان) از خدایان درخواست می‌کند که درصدد بازگشت اولیس برآیند و خدایان بر این امر مصمم می‌شوند. آتیه که خدای تدبیر و خرد است به

صورت یکی از دوستان اولیس بر فرزند وی ظاهر می‌شود و وی را تشجیع می‌کند که درصدد یافتن پدر درآید و در مقابل ثروتمندان و امیرانی که در غیاب پدرش، مادرش را به همسری دعوت نموده‌اند پایداری کند... با پا در میانی زئوس و هرمس، اولیس از بند رها می‌شود ولی خدای دریا می‌خواهد او را غرق کند.<sup>۲۳</sup> اوج قهرمانی‌های اولیس در سرودهای نهم به بعد منظومه اُدیسه بیان شده که شرح چاره‌اندیشی‌ها، قدرت، زیرکی، کنجکاوی وی در ماجراها در مقابل حریفان است.

آنچه در آثار و منابع فرهنگ یونانی و رومی قابل توجه است اینکه انسان در این فرهنگ‌ها احساس وحدت و وفاق با عالم ندارد. همواره احساس می‌کند که رقیبانی از خدایان و انسان‌ها در مقابل وی قرار دارند. پدیده‌های عالم طبیعت مثل دریا و باد و آتش چون در تسخیر خدایان قرار می‌گیرند می‌توانند همراه یا علیه انسان باشند. انسان با طبیعت نمی‌تواند انس و الفت و وحدت پیدا کند، چون ممکن است وسیله اظهار خشم خدایان قرار گیرد. پس انسان همواره باید کنجکاوی، مراقب، قدرتمند و در حال تدبیر و اندیشه برای پیروزی بر رقیب باشد. مرآه یا درگیری انسان‌ها و خدایان چنان است که در چنین فضایی تأمل درونی، گرایش به باطن، آرامش و تسلیم در مقابل مبدایی اطمینان‌بخش قابل تصور نیست. اصلاً در نگاه یونانی همه امور به نحوی به انسان باز می‌گردد و وضع هر چیز در نسبتی که با انسان دارد معین می‌شود. پدیده‌های طبیعت و خدایان نیز در نسبتی که با انسان و سرنوشت او دارند معنی می‌یابند. این مطلب در آغاز تاریخ فلسفه نیز قابل استنباط و در ادامه تفکر غرب به خوبی قابل درک است. در مقایسه فلسفه یونان با تفکر اسطوره‌ای قبل از آن کوشش برای تبیین عالم و بیان عقلی پدیده‌ها و نسبت آنها با یکدیگر نخستین کوششی است که در تاریخ تفکر صورت می‌گیرد و زمینه این برخورد با عالم در فرهنگ یونان باستان وجود دارد. اصولاً پرسش از عالم و کوشش برای تبیین آن مترتب بر احساس دوگانگی و فاصله بین انسان و عالم است. تا آنجا که انسان احساس وحدت با عالم دارد و در آرامش و تسلیم بسر برد قصد تبیین و بیان نخواهد کرد.

بذری که در فرهنگ یونانی فراهم بود در زمانی دورتر در امپراطوری روم رو به بالندگی گذاشت و با توجه به غلبه اندیشه عمل و تصرف در فرهنگ رومی، قدرت‌طلبی، تمجید قهرمانی و کوشش برای نیل به سعادت در همین عالم در آثار ادبی و هنری روم کاملاً آشکار می‌شود. آثار سیسرون، پیرزیل و سنکا نمونه‌هایی از غلبه روح قدرت‌طلبی و اصالت عمل در روم است. پیدایش اولین اندیشه‌های اجتماعی در حقوق و سیاست و توجه غالب به مقولات اخلاقی و عملی ناشی از همین

## این وضع هنرمند است که می خواهد با الهام گرفتن اثری خلق کند اما حکیم صرفاً در جستجوی علم نهان است

«آنانکه در فکر تسخیر جهانند تا آن را به میل خود بگردانند

من دریافته‌ام که هرگز کامیاب نبوده‌اند  
جهان چون جام مقدسی است، در کمال نیکویی  
کمال نیکویی را دستکاری کردن، نقصان آوردن بر  
کمال است

در تغییر جهان مکوش که آسیب می‌پذیرد.

«لانونسه دانش را بی‌فایده، عمل را بیهوده، خواستن را زیان‌آور و عظمت و ثروت را بی‌ارزش می‌شمرد زیرا اینها همه چیزهایی هستند که انسان برمی‌گزیند و از جریان طبیعی به وجود نمی‌آید و نتیجه تصنع هستند»<sup>۲۸</sup>  
«... راه مشخص دوری از عمل و سکون است. سکوت آغاز فرزاندگی است، خردمند از تائو و خرد نیز سخن نمی‌گوید... بی‌اندیشه امروز و فردا با ابدیت هم‌نوا می‌شود و خود را در طبیعت می‌جوید و طبیعت را در خود و وجود خویش را حل شده در وجود کل، و خود را در جاودانگی طبیعت ابدیت می‌بخشد»<sup>۲۹</sup>.

«آنانکه می‌دانند سخن نمی‌گویند

و آنانکه سخن می‌گویند نمی‌دانند

از درخشندگی خود بکاه

خاکی باش»<sup>۳۰</sup>

مقایسه هنر چینی با هنر غربی از بهترین راه‌های تمییز تفاوت‌های بنیادی دو فرهنگ است. «بینش هنرمند غربی از طبیعت، که در آثار او حضوری انفعالی دارد، بازتابی است از دید دینی و فلسفی غربی. فرهنگ غربی آیتیست از جنگی هولناک میان انسان و طبیعت، و تاریخ آن تاریخ نبرد «من» بشری است برای تسلط بر نیروهای «مادی» عالم. اما چینی هرگز گرفتار این دوگانگی ویرانگر نبوده است... هنر چینی طبیعت را به نیرویی که از درون آن برمی‌خیزد چناندار می‌بیند و غایت هنرمند اتحاد با این نیرو و سپس دادن بیانی عالی از آن در هنر خویش است»<sup>۳۱</sup>.

نکته جالب توجه که در شعر مولانا هم وارد شده و گویی که مولانا هم قصد بیان همین موضوع داشته مقایسه نقاشی چینی با نقاشی رومی است. «درقیاس هر منظره‌سازی در نقاشی غرب با نقاشی چینی می‌توان گفت که نقاشی غربی در دوران درازی همه کوشش خود را متوجه بازسازی جزء جزء طبیعت و نمایاندن واقعیت آن چنان که چشم گواهی می‌کند کرده است. اما در نقاشی چینی هنرمند همواره می‌خواهد از مشاهده با چشم سر به مشاهده با چشم سر برسد و با غوطه زدن در چشم‌انداز به ژرفنای ناپیدای آن که صورت بی‌صورت تائوی ازلی است راه برد. نقاشی برای چینی مشاهده‌ای است که به مکاشفه می‌رسد. از این رو نقاشان چینی در شمار عارفان بزرگ مکتب تائویی جای دارند. نقاش چینی در مشاهده طبیعت

مبانی فرهنگی است.

اما در مقابل فرهنگ رومی، فرهنگ چینی از دوران کهن تاکنون دچار چندان تغییری نشده است. همه موجودات عالم از نیرویی کیهانی به نام «یی» یا «تائو» سرچشمه می‌گیرند. از «تائو» جفت ازلی «یین» (ماده) و «یانگ» (صورت) پدید می‌آید. از این دو عنصر زندگی پدید می‌آید. در اندیشه چینی همه موجودات مراحل از چیزی واحدند. همه چیز یک چیز است. تائو کلیت خودزای همه چیز است. همه چیز همچون روش رود و گردش شب و روز بیایی می‌آید و خود آغاز خویش و نهایت خویش است.<sup>۲۴</sup>

«تائو» چنان پیچیدگی دارد که قابل بیان نیست و لذا اندیشه چینی از مفهومی کردن مسائل می‌گریزد. هر موجودی در جریان به وجود آمدن چیزی از «تائو» می‌گیرد. این چیز، «ده» (De) نامیده می‌شود که همان طبیعت و گوهر هر چیز است. «ده» مادر هر چیز است و می‌توان آن را مادر هر چیز در جهان نامید.<sup>۲۵</sup>

«پس اگر اشیاء را واگذاریم که در جریان طبیعی خود سیر کنند با کمال نظم و هماهنگی حرکت خواهند کرد... به همین جهت اصل «دوری از عمل» و یا گامی فراتر به «انجام رساندن همه چیز با انجام ندادن همه چیز» نتیجه می‌شود.

لانونسه می‌گوید:<sup>۲۶</sup>

آنکه آموختن را پیشه ساخته، هر روز چیزی بیشتر از روز پیش فرا می‌گیرد  
آنکه پیرو تائو است، هر روز  
دخالت در کار طبیعت را بیشتر از روز پیش فرو  
می‌گذارد.

فرو گذاردن، پس از فرو گذاردن

تا به بی‌فعالی انجامد

و زمانی که فعلی صورت نگیرد چیزی ناشده نمی‌ماند بر خورداری از جهان، عدم مداخله در کار جهان است. به عقیده لانونسه انسان در اصل خوشبخت می‌زیسته و رنج کنونی او ناشی از کوششی است که برای تسلط بر سرنوشت خویش بکار می‌برد بهترین طریق برای شاد زیستن، صداقت نسبت به طبیعت و بازگشت به حالت سادگی پیشین است.<sup>۲۷</sup>



تنها ظاهر اشیاء را نمی‌بیند، بلکه نظم و هماهنگی باطنی را می‌بیند و می‌کوشد آن را در اثر خود نشان دهد.<sup>۳۲</sup> «آرمان تائویی، همچنان که بودایی، کناره‌گیری از کارهای جهان و همناز زیستن با آرامش طبیعت است.»<sup>۳۳</sup>

«هنرمند هنگامی به کار می‌آغازد که از موضوع کار خود پر شده و از آن الهام یافته باشد. به عبارت دیگر، اختیار از کف او رفته باشد و او ناگزیر از دست به قلم بردن باشد. هنرمند پیش از بر گرفتن قلم می‌باید ذهن خود را در جهان غوطه‌ور کند و تپش‌های قلب او با ضربان حیات یکی شده باشد.»<sup>۳۴</sup>

آیا هنرمند چینی از جمله مصادیق جویندگان یا صاحبان علم نهان و علم باطنی نیست؟

«هنگامی که نقاش چینی می‌خواست منظره بکشد، بر کوهی بلند می‌رفت و آنجا به مراقبه می‌نشست و به منظره‌ای که قرار بود بکشد می‌اندیشید و ذهن خود را برای آن کار آماده می‌کرد، همچنان که شاعر به چیزی که می‌خواهد بیان کند می‌اندیشد. پیش از آغاز کار گوهر آن می‌باید یافته شود.»<sup>۳۵</sup>

این وضع هنرمند است که می‌خواهد با الهام گرفتن اثری خلق کند. اما حکیم صرفاً در جستجوی علم نهان است:

جهان را می‌توانی شناخت

بی‌خارج شدن از خانهات

«تائو» را می‌توانی دید

بی‌سرکشیدن از پنجره

هر چه (از خود) فراتر روی کمتر می‌دانی

پس فرزانه آنکه: می‌داند بی‌فرا رفتن، می‌بیند بی‌چشم دوختن و کار می‌کند بی‌افزونی زحمت.<sup>۳۶</sup>

مولانا در برخی از اشعار دیگر در مقایسه علم ظاهر و باطن صراحتاً به مشرق و مغرب اشاره دارد:

حسن خفاشت سوی مغرب دوان

حسن در پاشت سوی مشرق روان<sup>۳۷</sup>

هر چند این اشاره به اعتبار طلوع و غروب خورشید است ولی اگر اصلاح حکایت را بپذیریم در این گونه موارد هم معنای مذکور صدق می‌کند.

حسن ابدان قوت ظلمت می‌خورد

حسن جان از آفتابی می‌چرد

در تکمیل و توضیح مطالب گذشته، با الهام گرفتن از مولانا نکات دیگری قابل ذکر است:

۱. حسن و علم برون از حسن و علم درون جدا

نیست، بلکه از آن مدد می‌گیرد. اصلاً بی‌وجود علم نهان علم ظاهر هم نیست. ولی اهل ظاهر از آن غافلند:

نیست دید رنگ بی‌نور برون

همچنین رنگ خیال اندرون

این برون از آفتاب و از شها  
و اندرون از عکس انوار علی  
نور نور چشم خود نور دلست  
نور چشم از نور دلها حاصلست  
باز نور نور دل نور خداست

کو ز نور عقل و حس پاک و جداست<sup>۳۸</sup>

در بین اهل ظاهر و اهل صنعت هم برخی به باطن و نهان توجه می‌یابند و آگاه می‌شوند که همین ظاهر هم مبتنی بر باطنی است. اما غلبه با ظاهری و ساختن و پرداختن در سطح واقعیت است. آنچه که مولانا به عنوان علم نهان معرفی کرده خاص اهل صیقل و اشراقیان است و آن معرفت و آگاهی خاصی است که مورد غفلت عالم غرب بخصوص در دوره جدید است. این گونه معرفت برای دنیای صنعتی و جزیبین و کثرت‌انگار غیرمفهوم و خارج از تصور است.

البته از آنجا که اساس تمایز این دو گونه معرفت در انسان است، هر انسانی در شرق یا غرب عالم ممکن است آن را دریابد و به وجود علم نهان اقرار نماید؛ ولی اذعان به امکان آن، چیزی است و کوشش برای نیل بدان چیزی دیگر. و باز تفاوت است در اینکه افرادی از شرق یا غرب عالم نیل به علم نهان و صیقل دادن را وجهه همت خود قرار دهند و اینکه نهان‌جویی و صیقلی بودن فرهنگ و بنیاد زندگی قومی قرار گیرد.

علی‌رغم اینکه در شرق عالم در طول تاریخ روش اهل صیقل غلبه داشته و در غرب عالم روش اهل صنعت، اما این به معنی آن نیست که سرنوشت محتوم همه مردمان غرب اهل ظاهر بودن است، چنان که همواره اهل اشراق هم در غرب بوده‌اند و هستند. در واقع اهل صیقل بودن و اهل صنعت بودن دو امکان متفاوت در مقابل هر انسان و هر قوم است. در زندگی هر فرد و در هر قوم ممکن است حال توجه به علم نهان و صیقلی بودن شدت گیرد یا نقصان پذیرد و یا مورد غفلت قرار گیرد. اطلاق اهل صنعت بر غرب و اهل صیقل بر شرق به علت غلبه این دو ویژگی متفاوت در حیات این دو فرهنگ و تاریخ است.

۲. هوشیاری حقیقی نتیجه علم نهان و باز شدن چشم جان به روی حقیقت و باطن عالم است. این هوشیاری کمال انسان و ثمره حیات طیبه است. اما هوشیاری آفت عالم است. مولانا پس از نقل پرسش همسر حضرت رسول(ص) درباره حکمت باران پاسخ حضرت را چنین نقل می‌کند:

گفت این از بهر تسکین غمست

کز مصیبت بر نژاد آدمست

گر بر آن آتش بماندی آدمی

پس خرابی درفتادی و کمی

این جهان ویران شدی اندر زمان

۶. منطق الطیر، ص ۶۸ بیت ۱۱۹۶.
۷. نامه فرهنگ، شماره ۱۳، سال ۱۳۷۴. سرمقاله
۸. آغاز و انجام تاریخ، کارل یاسپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۹۸.
۹. همان، ص ۱۰۰.
۱۰. همان، نقل با تلخیص.
۱۱. نامه فرهنگ، شماره ۱۷، سال ۷۴، ص ۴۰ و ۴۱. به نقل از کتاب بحران جهان متجدد، رنه گنون.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. زیر آسمان‌های جهان، داریوش شایگان، ص ۸۱ و ۸۲.
۱۵. همان، ص ۸۷ و ۸۸.
۱۶. نامه فرهنگ، شماره ۱۷، سرمقاله.
۱۷. همان.
۱۸. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۳.
۱۹. تاریخ فلسفه، کاپلستون، جلد ۱، ص ۱۹.
۲۰. همان.
۲۱. همان، ص ۲۶ تا ۳۰.
۲۲. ایللیاد، هومر، ترجمه سعید نفیسی، ص ۱۷.
۲۳. ادیسه، هومر، ترجمه سعید نفیسی.
۲۴. نگاهی به سرزمین، تاریخ، جامعه و فرهنگ چین، داریوش آشوری، از ص ۱۰۸ به بعد.
۲۵. همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.
۲۶. استاد پیر، لائوتسه، ترجمه دکتر مهدی لویا، ص ۶۹.
۲۷. نگاهی به سرزمین، تاریخ و ...، ص ۱۲۷.
۲۸. همان، ص ۱۲۷.
۲۹. همان، ص ۱۲۹.
۳۰. استاد پیر، لائوتسه، ص ۷۷.
۳۱. نگاهی به سرزمین، تاریخ و ...، ص ۲۰۲.
۳۲. همان، ص ۲۰۲.
۳۳. همان، ص ۲۰۴.
۳۴. همان، ص ۲۰۶.
۳۵. همان، ص ۲۰۷.
۳۶. استاد پیر، لائوتسه، ص ۶۷.
۳۷. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷.
۳۸. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۲۴.
۳۹. مثنوی معنوی، دفتر اول، ۲۰۶۳.

حرصها بیرون شدی از مردمان  
 اُستن این عالم ای جان غفلتست  
 هوشیاری این جهان را آفتست  
 هوشیاری زآن جهانست و چوآن  
 غالب آید پست گردد این جهان<sup>۳۹</sup>  
 اهل صیقل و عالمان به نمان چون نیش از هر کس به  
 این هوشیاری رسیده‌اند، پس به بی‌عملی می‌گرایند: آنانکه  
 دچار حرص و حسدند و از هوشیاری بی‌بهره یا کم بهره‌اند  
 دایم در کند و کاو و جستجو و سامان دادن و صنعتند. اما  
 هر دو حال برای انسان و عالم لازم است.  
 هوشیاری آفتاب و حرص یخ  
 هوشیاری آب وین عالم و سخ  
 زآن جهان اندک ترشح می‌رسد  
 تا نغرد در جهان حرص و حسد  
 گر ترشح بیشتر گردد ز غیب  
 نی هنر ماند درین عالم نه عیب  
 پس اگر همه عالم اهل صیقل می‌شدند عالم سامان  
 خود را از دست می‌داد و همه اقوام شبیه چینیان  
 می‌شدند:

چینیان آن صوفی‌اند ای پدر  
 بی‌ز تکرار و کتاب و بی‌هنر  
 لیک صیقل کرده‌اند آن سینها  
 پاک از آرزو و حرص و بخل و کین‌ها  
 پس رومیان و چینیان (اهل صنعت و اهل صیقل)  
 لازمه دوام و سامان عالمند. حقیقتی واحد در دو چهره  
 ظهور کرده است. چهره‌ای در بالاست و چهره‌ای در زیر.  
 ۳. علی‌رغم اینکه احساس تقابل شرق و غرب سابقه  
 طولانی دارد اما در طول تاریخ هیچ‌گاه چون دوره معاصر  
 امکان توجه این دو عالم به یکدیگر و شناخت خویش و  
 شناخت حریف فراهم نبوده است. شدت یافتن علاقه  
 متفکران غرب به آثار و موارث فرهنگی شرق و علاقه  
 شرقیان به باقی ماندن بر سنن خود و در عین حال سعی در  
 وفاق و تألیف سنن با مظاهر تمدن و تجدد، می‌تواند  
 علائمی تلقی شود برای ظهور صورت‌های تألیفی  
 جدیدی از فرهنگ و تمدن.

#### پانویس‌ها:

۱. احیاء العلوم، جلد ۳، ص ۱۷. به نقل از شرح جامع  
 مثنوی، کریم زمانی، ج ۱، ص ۸۸۹
۲. مثنوی معنوی، انیکلسون، دفتر اول، بیت ۳۴۶۶.
۳. بحر در کوزه، عبدالحسین زرین کوب، ص ۲۰۸.
۴. تاریخ فلسفه اسلامی، م.م. شریف، جلد اول، ص ۵۳۶ به

بعد.

۵. منطق الطیر عطار، گوهرین، ص ۴۱، بیت ۷۳۶.